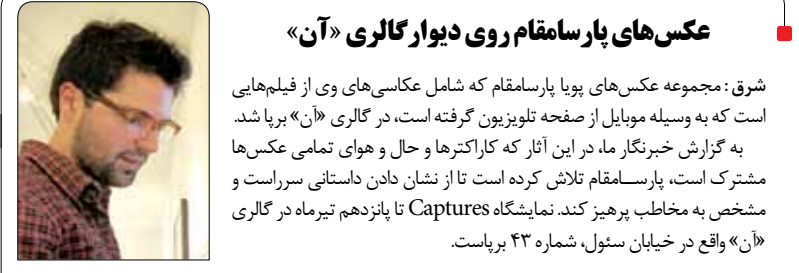
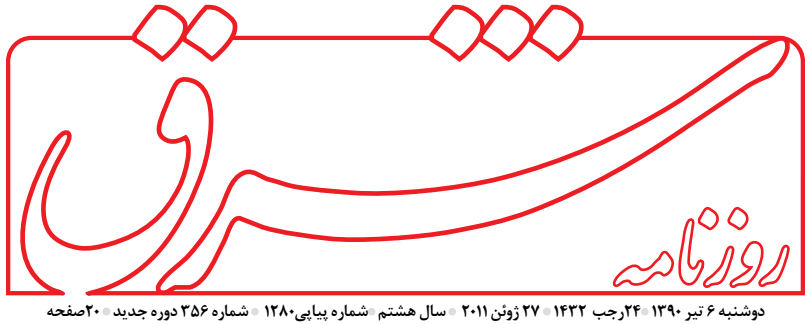




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲؛ ۸۸۸۸۰۷۱۹؛ ۸۸۸۸۰۷۱۹؛ ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۶۶۱۸۲۱۳۰-۵
چاپ: کاراپام تلفن: ۴۴۹۸۲۹۶۹
www.sharghnewspaper.ir
تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۷ اذان مغرب ۲۰:۴۵ اذان صبح فردا ۴:۰۴ طلوع آفتاب ۵:۵۱



عکس‌های پارسامقام روی دیوار گالری «آن»

شرق : مجموعه عکس‌های پویا پارسامقام که شامل عکس‌های وی از فیلم‌هایی است که به وسیله موبایل از صفحه تلویزیون گرفته است، در گالری «آن» برپا شد. به گزارش خبرنگار ما، در این آثار که کاراکترها و حال و هوای تمامی عکس‌ها مشترک است، پارسامقام تلاش کرده است تا از نشان دادن داستانی سرراست و مشخص به مخاطب پرهیز کند. نمایشگاه Captures تا پانزدهم تیرماه در گالری «آن» واقع در خیابان سنول، شماره ۴۳ برپاست.

و اما بعد....

چرا علامه قزوینی برای ما مهم است؟



چرا با وجودی که این همه سال از گذشت علامه‌محمد قزوینی می‌گذرد، او هنوز از جایگاهی رفیع در فرهنگ این سرز و بوم بهره دارد؟ در سال ۱۲۵۶ خورشیدی بود که محمد قزوینی در دروازه قزوین تهران چشم به جهان گشود، در خانواده‌ای که همه اهل فرهنگ و قلم بودند، او که صرفه‌نحو و فقه و کلام و حکمت را نزد پدر آموخت، نزد استادانی دیگر شاگردی کرد و درس طلبگی گرفت، در علوم اسلامی و هیات و ریاضی و تاریخ به کمال رسید و پس از آن در مدرسه الیاس تهران به فراگیری زبان فرانسه پرداخت، اما آنچه بر زندگی محمد قزوینی عمیقاً تأثیر نهاد، سفر وی در سال ۱۲۸۳ خورشیدی بود. وی به دعوت برادر خود که آن زمان در لندن بود، به قصد دیدار از کتابخانه عظیم لندن و نسخه‌های قدیمی نفیس آن، از راه روسیه، آلمان و هلند، رهسپار لندن شد و همین سفر او را برای بیش از ۳۰ سال در اروپا ماندگار کرد. قزوینی، فرهنگ مغرب زمین را از نزدیک آموخته و با آن زیسته بود. او در دل کشورهای پیشرفته‌زمان خود، پای به آکادمی‌های بزرگ نهاد و همراه با مستشرقان و علمانی که مشهورترین ایشان ادوارد گرنویل براون بود، سال‌ها به ایران و فرهنگ ایرانی و تاریخ این سرزمین، از بیرون نگریده‌بود و آری از بیرون توانست سد میهن‌ناپذیر و فریب‌دهنده حشر و نشر داخلی و خودپرستی و خودبستگی فرهنگی مآبان را با تواضع و امید و اطمینانی همچون کوبلیری کهنه‌از دوش بردارد و با بار و لباسی راحت و سبک به سلوک در وادی این فرهنگ دیرپا و عزیز بپردازد. قزوینی از این هنگام با چهره دیگری از ایران آشنا شد. برای او مفهوم ایران، دیگر یک مفهوم متزعج و بی‌حصر و دهکده‌ای نبود. یک مفهوم علمی و تاریخی بود و منابع استناد به تاریخ و فرهنگ آن روشن و از پس صخره‌های قرون همچون الماسی درخشان بازمانده بود. قزوینی کاشف آن جواهر بود. برای او ایران، همچون ایرانی که نمونه و بستر آزمون‌های براون بود، مفهومی نداشت. گرچه برخی مستشرقان، حقیقتاً نیز علقه و محبتی به این سرزمین داشتند، اما اهداف دیگرشان نیز بی‌تردید نمی‌توانست کارکرد خاص خود را نداشته باشد. قزوینی از آنان چهار چیز را با وسوس و علاقه‌ای عجیب آموخت. -اول؛ آموختن و دانستن بسیار و اثباتش اطلاعات در زمینه‌های متفاوت و متعدد، به عنوان ابزار خام هرگونه پژوهش. -دوم؛ یادگیری روش‌ها و ابزار پژوهش انتقادی و انشراح متون و منابع و میراث فرهنگی. - سوم؛ نظم و کار بی‌وقفه، متدیک و سرشار از پی‌گیری و استمرار. - چهارم؛ عشق به ملت و فرهنگ خویش، به مثابه گاهواره و بستر حضور و حیات آینده خویش و مستحیل شدن فرد در دریای ملت و فرهنگ و تاریخ و سرزمینی که معنایی وسیع و جاودانه به ارمان خوادد آورد. بااین میراث بزرگ و جاودانه، قزوینی به ایران بازگشت در کنارش جماعتی از شریفگان با اتیهو اطلاعاتی - بعضاً وسیع - اما نوعاً ناپالوده، سنتی و وهم‌آلود، بدون دسترسی به متدولوژی و روش‌های دقیق‌ه پژوهش فرهنگی. قزوینی به راهی که براون و دیگران رفتند گام نهاد، اما مقلد آنان نشد. او شیفته شیوه‌ها و فرهنگ پژوهی منظم آنان بود. او آنچه را می‌پایست از ایشان آموخت و بازگشت تا آنچه را آنان نیاپموختند یا اساساً به دلایل اقلیمی و فرهنگی، امکان آموختنشان رانداشتند، بیاموزد. به زودی لقب «علامه» که برارنده‌استین قامت آن فرزانه‌مدد عرصه فرهنگ بود، بنابر وجودنازنینش شد. همسخنان و شاگردان او، از نفس گرم و عمیق و عتیق و ارجمندش بهره‌مند شدند و با سرعت و نظم و پشتکاری حیرت‌انگیز به پالایش منابع عظیم و عزیز فرهنگ ایرانی اقدام کردند. طی چند دهه، کاری صورت گرفت که طی چند صدصورت‌نگرفته بود. نسلی بزرگ و سرشار از انگیزه پدید آمد که فقط ذکر نام برخی از آنها می‌تواند بیانگر ارج و اعتبار و عظمت ایشان باشد: علی‌اکبر دهخدا، محمدتقی بهار، محمد پروین گنابادی، عباس اقبال آشتیانی، سید حسن تقی‌زاده، محمدعلی و خانواده فروغی، علی‌اصغر حکمت، بدیع‌الزمان فروزانفر، میرزا حبیب اسفهانلی، قاسم غنی، عبدالعظیم قریب، خانواده نفیسی، جلال‌الدین همایی، مجتبی مینوی و... این رشته سبز دراز دارد. شاید برخی از متجددان و تازه از راه رسیدگان ادعا کنند که نسل مذکور، صرفاً به واژه‌شناسی و نسخه‌کاو و پژوهش‌های درون متنی و کلاسیک- نظیر تصحیح و تنقیح متون- می‌پرداخت و در نثر و کیفیت نگارش نیز نگاه سنتی را حفظ کرده بود. این سخن را در دهه ۵۰ و نیز در سال‌های اخیر شنیده‌ایم. در پاسخ فقط می‌توان به اجمال چنین گفت: تا پیش از اهتمام این بزرگان، به ویژه علامه فقید محمد قزوینی، اساساً خبری از منبع و مآخذ قابل اعتماد و پژوهیده و نسخه‌های مصحح انتقادی وجود نداشت تا طول و عرض فرهنگ ایرانی شناخته‌اید. قزوینی آموخت که فرهنگ ایرانی یک کل یکپارچه است. گذشته‌ای پرفروغ پیش از اسلام دارد و ماهیتی درخشان در دوره اسلامی. نه افراط و نه تفریط، ندای این درد نیست، او همچنان که از نشرش می‌تراود، روش و نظم فرنگی را به خدمت فرهنگ ملی ایران درآورده و با عشق و ایمان به دیانت و خلودن به سبوی آینده می‌رفت و همسگان را با خود به این عرصه آفتابی و روشن پیش می‌راند. بر وجود روشنگر و روان‌ترش‌ترش درود. هزاران درود.



بهرام دبیری

انقلاب‌ها درخواستی برای تغییر دارند در نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره. ممکن است این درخواست‌ها به سامان رسد یا نرسد، اما آنچه برای من جالب است اینکه، به هر حال این انقلاب‌ها موجب تغییرات بزرگ در هنر و فرهنگ می‌شود و آنچنان که من گمان کرده‌ام تغییرات بزرگ پس از انقلاب فرانسه، «سزان» و «ون‌گوگ» بود. «گوگن» و «امپرسیونیسم‌ها» که وام غیرضروری و ۵۰۰ساله رنسانس را به نگاهی دیگر دگرگون کردند و پایت‌های نگاه قرن بیستم را تدارک دیدند. از میان این همه نوجوانان، «ون‌گوگ» نمونه‌ای یکتاست. نه از آن رو که نقاش بزرگی است، بیشتر از آن رو که مفهوم تازه‌ای از جنون و بی‌تابی هنرمند را زنده کرد. او نمونه کاملی است از آن مفهوم که من باورش دارم: آوازخوان، نه آواز، شعلله‌ای که در او می‌سوخت، میلی که آدمیزاد داشت، رنجی که از رنج دیگران می‌برد، او را وامی‌داشت تا خیره در چشم خورشید بنگرد. سراپا ترازوی که ذات هنر است. او شور و سرمستی را



غوغایی از اصوات موسیقایی (۳)

اردشیر خرمکوب

گفتم که من در شهر لس‌آنجلس آمریکا به زندان افتادم. در آنجا و در سلول تنگی که مرا در خود فشرده بود، اگرچه با من هیچ امکالتی نبود، اما قدرتی بود و من، تصمیم گرفتم با اعتنا به یافته‌های هنری خویش، به بررسی از آیه‌های قرآن بنگرم و از همان منظر، به وا‌شکافی آیتی که مرا به آغوش خود راه می‌دهند، ورود کنم. باورم بر این است که نقاش، شاعر، فیلسلف و سخنوری که بکنه‌سنج و ریزبین است، حتی با غوغای در لایه‌های رویین قرآن، گاه‌به‌صید لطافت‌ها و ظرافت‌های توفیق می‌یابد که مفسر جامع‌الاطراف مله با ورود به هزار توی کلمه‌ها و آیه‌ها از کشف و یافت آنها دور می‌افتد. یک موسیقیدان ممکن است با تماشای یک آیه به دنیایی از اصوات اغنایی پای‌گذازد که ورود به آن راحت، با هزار شعر استغنائی یک شاعر ممکن نباشد در همان آیه‌ای که من از آن به: «دست‌های به دعا بالا رفته کلمات» یاد می‌کنم، غوغایی از اصوات موسیقایی دست به دست می‌شوند. بار دیگر به دست‌های بالا رفته کلمات در این آیه دقت کنیم که چگونه پایه‌پای فرد دعاکننده، دست به سبوی آسمان بالا بردند... در بنا اتنا امانا قافقرلنا ذنوبنا و قنا عذاب النار. به «لنا» بنگریم که طوری در وسط قرار گرفته که چهار پیکر در راست او و چهار پیکر در چپ او به مناجات مشغولند. این توازن موسیقایی، برای هر آهنگسازی ناب‌ترین فرصت را برای خلق ملودی فراهم می‌آورد. یک هنرمند خوش‌نویس از همین مناجات و به یمن الفا لام‌های کشیده و پی‌درپی، می‌تواند یکی از زیباترین تابلوها را خلق کند. یک سخنور ناطق با تأکید بر «بنائاتنا» که به سه پیکر زیربنایی سخن اشاره دارد، می‌تواند از «قافقرلنا» به بعد، بر شتاب آهنگین سخن خود ادامه دهد و در «لنار» آید. قافدا البته مراد من فرود از ارتفاع سخن است و گر نه فرود در «لنار» را ما برای کسی آرزو نمی‌کنیم. از همه والا‌تر، مفهوم معنایی این آیه است که بر تمنائی مسلسل‌گون می‌ورزد که ای پروردگار



چرا و به چه علت

علی میر میرانی

سال‌هاست دغدغه خلدین چهره فرهنگ به ناخن یورش رسانه‌های آن سوب داریم و طرفه آنکه هر بار و همیشه این دغدغه را به یک سباق مکرر پاسخ می‌دهیم: قوه‌قهریه بودعت این روزها ازهان را به خود مشغول داشته؛ به‌خورد یا بدخجایی و جامع‌آوری دیش‌های ماهوار، اما در این میان آنچه در کل مغفول مانده است چرایی ماجراست. در باب مقوله نخست سخن بسیار است؛ آنقدر که در این چند سطر مجال طرح آن را نمی‌توان یافت و باید اهل فن در فرصتی، مسوط بدون پرده‌پوشی‌هایی که تنها خاصیت‌شان اینتر گذاشتن بحث است، به آن بپردازند. اما در مورد ماهواره‌ها و در هنگامه جمع‌آوری رسیورها و پکت کوپین بر دیش‌ها و... یک نکته ساده کلان‌اندیده گرفته می‌شود: چرا مردم یا به قول ادیب‌ات برخی رسانه‌های بخشی از مردم ماهواره می‌بینند؟ و چرا این «بخشی از مردم» مدام بیشتر می‌شود و باید تمسک فزون‌تری جست به قوه‌قهریه جهت برخورد مکرر با این موضوع؟ در این چند سطر فقط در حد طرح چند سوال موضوع را مرور می‌کنیم: -چرا مقلید در بسیاری از رستوران‌ها با این نوشته رویه‌ور می‌شوم: بفرمایید شام!- چرا شبکه ضعیف و مخفیانه همچون فارسی وان در کشور ما مخاطب پیدا می‌کند؟ صادق باشیم،

سپهر

غزغز پنگه سقفی



برادر یک کم‌عقب‌تر لطفا، گرم کاریم، جواسمون نیست. این دستته پاروپی ناغافل می‌خوره تو سر و صورت‌ها یا خیلی ششاس بیاری تو شکمات. گرم کار که میگن ماییم. گرم که نه آتیشه. با دستمال کنار دستاش پیشانی عرق کرده‌اش را خشک می‌کند و می‌کشد روی صورت‌اش، انگار تازه بادش افتاده که خیلی وقت است رویه‌روی آتش ایستاده و گرم‌اعرق‌اش را درآورده، پنگه سقفی هم همراهی نمی‌کند و بیشتر از خنک کردن هوا، صدهای عجیب و غریب‌اش هرچند لحظه یکبار سکوت گرم دوروبر را تصعب خردکن می‌کند. پنگه سقفی تازه رنگ سر بر سر و صدای بی‌خاصیتی است که فقط گرما را غیرقابل تحمل‌تر می‌کند. آقا شما هم دورویی؟ مرد خنده‌ای می‌کند و هم سرش را و هم زبان‌اش را می‌جنباند و بله کنداری می‌گوید از لحن جواب دادن‌اش توجه دو، سه نفر جلویی جلب می‌شود. نیش‌شان باز و زمزمه‌ها شروع می‌شود. بهانه‌ای پیدا شده برای شکستن سکوت آدم‌هایی که نامرتب پشت سر هم صف کشیده‌اند و حوصله‌شان از غزغزهای بی‌فایده پنگه سقفی سر رفته. اصلاً دورو خریدار بیشتری داره. آقا چند وقتی بود دورو ممنوع شده بود، مردم سر و صدا کردند راه افتاد دوباره، بچه‌های ما که ساده باشه اصلاً دوست ندارن. وقتی که ممنوع شده بود حسین آقا یواشکی برای ما سفارشی می‌زد. سفارشی می‌زد و دو برابر قبل هم پول می‌گرفت، ما که راضی بودیم، بچه‌ها علت کرده بودن و ساده‌نمی‌خوردن. حالا که دوباره همه کجده می‌ریزن، باز قیمت‌اش همون قیمت سفارشی موند. صحبت‌های آدم‌هایی که همه پول بیشتر می‌دهند تا حتما دوروی نان‌شان کجده داشته باشد حالا حسابی گل انداخته، سرش گج می‌رود، نه از گرمای نواپای و غزغز پنگه سقفی و حرف‌های درهم برهم آدم‌های توی نواپای که حالا دارد داستان‌شان را می‌نویسد، از ضعیف گرستگی است. چندروزی است چیزی نخورده، داستان‌هایش را جای چاپ نمی‌کند. آخرین کتاب‌اش هم مانده روی دست‌اش، که نصف‌اش را باید حذف کند. نصف نان بی‌کجده هم اگر بود سیریش می‌کرد حداقل دیگر سر گیجه نداشت.



علی درخششی

aderakhshi@yahoo.com



سینما ۵۹

فیلمی از سامان سالور

تهیه کننده: جواد نوروزی

مدیر فیلمبرداری: مسعود سلامی

نویسنه: سهراب خسروی / موسیقی: علی کهن دیری

سراج مسعود / نویس: حسن روح بریری

سراج چهره برداری: پایک اسکندری

سازگاری و ترکیب صدا: مسعود موسوی نژاد

سازگاری: محمد شاهزوری / صحنه طرح: جواد قلب زاده

مدیر تولید: فرشته مهدی زاده

حصول

اسرماه: جواد نوروزی

بخش: موسسه فیلمسازان

شرکت غذاهای آماده، به حامی فیلم‌های فاخر